

# گزارش سیاسی کنگره بیستم

## سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بحران ها و دگرگونی های بزرگی که هم اکنون سراسر سیاره ما را فرا گرفته اند ، در کشور ما نیز بر شرایط و جهت پیکارهای طبقاتی پیش رو اثرات عمیقی خواهند گذاشت. نخست نگاهی بسیار گذرا به این بحران ها و دگرگونی ها:

### وضع اقتصاد جهانی

**یک -** چسبیدن به شاخص بورس های مالی و نظریه هایی که از افت و خیز سیکل های تجاری دوره ای فراتر نمی روند ، این توهم را به وجود می آورد که گویا بزرگ ترین بحران اقتصادی قرن بیست و یکم و یکی از چهار بحران بزرگ تاریخ صد و پنجاه سال گذشته سرمایه داری ، کاملاً تمام شده و رونق اقتصادی به غالب کشورهای بزرگ سرمایه داری بازگشته است. اما همه شاخص های ناظر بر تحولات عمقی سرمایه داری نشان می دهند که رکود بزرگ همچنان ادامه دارد و احتمال ریزش های اقتصادی ویرانگر دیگری در همین چشم انداز مشهود ، بالاست.

**دو -** یکی از ویژگی های وضعیت کنونی این است که سوئد کورپوریشن (یا اِبرشرکت) ها جهشی بالا رفته ، ولی از افزایش سرمایه گذاری های متناسب با آن خبری نیست. در نتیجه ، کورپوریشن ها "روی کوهی از نقدینگی نشسته اند" و به جای سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی ، بورس بازی های ویرانگری (از جمله روی سهام خودشان) راه انداخته اند که مهار آنها با اهرم های موجود و مجاز کنونی دولت های مرکزی سرمایه داری تقریباً ناممکن است.

**سه -** در نتیجه سرمایه گذاری پائین در اقتصاد واقعی ، نرخ رشد اقتصاد هیچ یک از کشورهای مهم سرمایه داری هنوز نتوانسته به سطح پیش از ۲۰۰۷ (یعنی سال شروع بحران) برگردد. فراتر از این ، هر نوع خوش بینی در باره افزایش نرخ رشد در سال جاری رنگ می بازد. بسیاری از نهادهای مالی بین المللی از آغاز سال جاری تاکنون چند بار ناگزیر شده اند پیش بینی های شان را در باره نرخ رشد اقتصاد جهانی و کشورهای مهم سرمایه داری پائین بیاورند. مثلاً "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" (OECD) در اوائل ژوئن پیش بینی قبلی اش را در باره چشم انداز رشد اقتصاد جهانی تغییر داد و اعلام کرد که بهبود رشد اقتصادی "به شکل نامعمولی ضعیف" است و تا اواخر سال ۲۰۱۶ نخواهد توانست به سطح پیش از بحران برگردد. در همین ارزیابی اعلام شد که حتی نرخ رشد امریکا (که از همه کشورهای مرکزی سرمایه داری بالاتر است) نخواهد توانست در سال جاری از ۲ درصد بالاتر برود ، در حالی که این رقم در ارزیابی قبلی (در ماه مارس) ۳/۱ درصد پیش بینی شده بود. فراموش نباید کرد که تازه در همین ارزیابی جدید سقوط (۷ دهم در صدی) تولید ناخالص داخلی امریکا در سه ماهه اول سال جاری ، امری اتفاقی ارزیابی شده و بنابراین نادیده گرفته شده است. بعلاوه ، رشد اقتصادی پائین فقط به کشورهای مرکزی محدود نمی شود ، بلکه اقتصاد های "نوخاسته" پیرامونی (که قاعدهتاً نرخ رشد بالاتری دارند) نیز با همین مسأله دست به گریبانند. با توجه به مجموعه نشانه های مشهود ، ارزیابی غالب اقتصاددانان چپ و کینزی آشکارا بسیار بدبینانه تر از ارزیابی های نهادهای رسمی سرمایه داری است و بسیاری از آنها ترکیدن مجدد بدهی ها و فرو ریزی بازارهای مالی را در افق نزدیک بسیار محتمل و (بعضی حتی گریزناپذیر) می دانند.

**چهار** - مسأله مهم تر این است که علاوه بر پائین بودن رشد اقتصاد ، به خاطر ضعف سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی اولاً رشد بهره وری کار آشکارا ناامید کننده است. ثانیاً بیکاری و مخصوصاً بیکاری پوشیده در کشورهای مرکزی همچنان بالاست و در اقتصادهای پیرامونی بسیار بالاتر ؛ بیکاری واقعی بسیار بیشتر از آن چیزی است که آمارهای رسمی نشان می دهند ، زیرا بخش های فزاینده ای از نیروی کار ناگزیر می شوند به قراردادهای کار موقتی و پاره وقت پناه ببرند. ثالثاً شرایط کار برای اکثریت بزرگ نیروی کار بدتر شده و در صورت ادامه این وضع به طور فزاینده همچنان بدتر خواهد شد. رابعاً سطح دستمزدهای واقعی اکثریت نیروی کار کاهش می یابد و سرمایه داران می کوشند ( و اکنون می توانند) برای افزایش نرخ سود شان بیش از پیش روی چلاندن ارزش نیروی کار حساب کنند.

**پنج** - با کاهش سهم نیروی کار نسبت به تولید ناخالص داخلی ، دور باطلی راه افتاده است که از طریق کاهش تقاضای مؤثر ، گسترش بیکاری ساختاری ، افزایش نابرابری و بالاخره تضعیف آهنگ رشد ، به کاهش بازهم بیشتر تقاضا می انجامد. ادامه این دور باطل می تواند ادامه و تشدید رکود کنونی باشد ، حتی برای دهه های آینده.

**شش** - در جریان بحران ، نسبت مجموع بدهی ها (عمومی و خصوصی) به تولید ناخالص داخلی در سطح جهانی به شدت افزایش یافته و در کشورهای پیشرفته به ۲۷۲ در صد رسیده است. بنا به گزارش دیگری (از "مؤسسه جهانی مک کینزی") بحران بزرگ قرن بیست یکم بدهی ها را به سطحی رسانده که در تمام تاریخ سرمایه داری بی سابقه است. بنا به این گزارش حجم بدهی ها از سال ۲۰۰۷ به این سو ، ۵۷ تریلیون دلار افزایش یافته و اکنون تقریباً به ۲۰۰ تریلیون دلار رسیده است. به عبارت دیگر ، آهنگ رشد بدهی ها بسیار فراتر از آهنگ رشد تولید ناخالص جهانی بوده است. این افزایش باعث شده که نسبت بدهی ها به تولید ناخالص جهان از ۲۷۰ در صد به ۲۸۶ در برسد.

**هفت** - نابرابری های اقتصادی نیز از شروع بحران جهانی به این سو به شدت افزایش یافته است. اکنون ثروت یک در صد ثروتمند جمعیت جهان تقریباً دو هزار برابر مجموع دارایی های ۵۰ در صد پائینی جمعیت جهان است و دارایی های ۸۵ تن از ثروتمندترین میلیاردی های جهان برابر با مجموع دارایی های این ۵۰ در صد پائین. بنا به گزارشی (از بنیاد خیریه آکسفام) شمار میلیاردی های جهان از سال ۲۰۰۹ به بعد ، دو برابر شده ، در حالی که در همین مدت حدود یک میلیون زن به خاطر نبود امکانات بهداشتی اولیه ، هنگام زایمان جان شان را از دست داده اند و بیش از ۵۷ میلیون کودک به خاطر نبود امکانات اولیه از تحصیل بازمانده اند. طبق همین گزارش ، درآمد این گروه از میلیاردی ها در سال قبل با آهنگ سرگیجه آور ۴۱۲ میلیون دلار در روز ، افزایش یافته است. طبق گزارش دیگری (که به وسیله "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" تهیه شده) نابرابری اقتصادی جهانی اکنون چنان ابعاد وحشتناکی پیدا کرده که از سال ۱۸۲۰ به این سو سابقه نداشته است. مهم تر از همه ، مطالعات منتشر شده در اواخر سال گذشته نشان می دهد که افزایش بدهی های لایه های میانی و پائین و سقوط بی سابقه ارزش خانه های رهنی در افزایش جهشی نابرابری های اقتصادی در دهه گذشته (به ویژه در امریکا) نقش بسیار مهمی داشته است.

**هشت** - هرچند از نظر بسیاری از اقتصاددانان برجسته جهان ، دم دست ترین و آسان ترین راه برای کاهش مشکلات اجتماعی و مقابله با افزایش جهشی نابرابری های اقتصادی ، افزایش مالیات بر ثروتمندان است ؛ اما رژیم انباشت نئولیبرالی شرایطی به وجود آورده است که نه تنها افزایش مالیات بر درآمد و دارایی های ثروتمندان یکی از بزرگ ترین ممنوعه های دولت های سرمایه داری شمرده می شود ، بلکه راه های فرار آنها از مالیات ، گسترده تر و آسان تر می گردد. طبق گزارش "شبکه عدالت مالیاتی" (TJN) اکنون حجم حساب های مخفی ابرثروتمندان در پناهگاه های مالیاتی مختلف

جهان ، دست کم حدود ۲۱ تریلیون دلار است ، یعنی مبلغی بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی امریکا و ژاپن. تازه در این محاسبه فقط سپرده های بانکی و حساب های سرمایه گذاری در نظر گرفته شده و نه دارایی های دیگری مانند املاک و کشتی های تفریحی و غیره. جالب این است که طبق این گزارش اولاً در سازماندهی این پناهگاه های مالیاتی حدود ۵۰ بانک مهم نقش برجسته ای بازی می کنند که در میان آنها وزن سه بانک سرمایه گذاری معروف آشکارا برجسته تر است: "یو. بی. اس" (UBS) ، "کردی سویس" (Credit Suisse) و "گلدمن ساکس" ( Goldman Sachs). ثانیاً بخش مهمی از این حساب ها به ثروتمندان کشورهای پیرامونی تعلق دارند و در واقع این شکلی از فرار سرمایه از دنیای پیرامونی است که ۱۳۹ کشور در حال توسعه از آن آسیب می بینند.

نُه - رژیم انباشت نئولیبرالی ، سرمایه داری جهانی را به جایی رانده است که عملاً اهرم های شناخته شده برای مقابله با رکود یا کنار گذاشته شده اند یا کارایی خود را ازدست داده اند. اولاً در نتیجه جهانی شدن و مالی شدن اقتصاد ، غالب دولت های سرمایه داری ، دیگر نه تنها جرأت استفاده از سیاست های مالی (fiscal policy) را ندارند ، بلکه برعکس ، زیر فشار بانک ها تعهدات اجتماعی شان را مدام کاهش می دهند و هر نوع سرمایه گذاری در بخش عمومی را با شتاب تمام کنارمی گذارند. در نتیجه ، نابرابری های اقتصادی با آهنگی شتابان تر افزایش می یابد. ثانیاً سیاست های پولی (یعنی تنها اهرم باقی مانده برای جهت دادن به اقتصاد) به صورتی برگشت ناپذیر ، کارایی خود را از دست می دهند.

ده - یکی از نتایج چسبیدن به سیاست های پولی برای بیرون آمدن از رکود ، راه افتادن شکل پوشیده ای از جنگ اقتصادی میان قدرت های بزرگ سرمایه داری است. سیاست "تزریق نقدینگی" (QE) "فدرال رزرو" امریکا برای بیرون کشیدن اقتصاد این کشور از رکود ، عملاً باعث می شود که ارزش دلار نسبت به پول های مهم دیگر ، به طور منظم کاهش یابد و در نتیجه ، قدرت رقابتی اقتصاد امریکا نسبت به اقتصادهای دیگر سرمایه داری افزایش پیدا کند. اما استفاده بانک های مرکزی قدرت های دیگر سرمایه داری از همین سیاست ، علاوه بر دامن زدن به بورس بازی های مالی مخرب در سطح جهانی ، بازگشت به نوعی رقابت مخرب شبیه "جنگ های ارزی" دهه ۱۹۳۰ را به خطری جدی تبدیل می کند.

یازده - یکی از ویژگی های "رکود پایدار" کنونی این است که اورپا ، یعنی زادگاه "دولت رفاه" و جا افتاده ترین سیستم های تأمین اجتماعی در چهارچوب سرمایه داری را ، به کانون هارترین سیاست های نئولیبرالی تبدیل کرده است و بورژوازی اورپا ، تحت رهبری دولت آلمان می کوشد با استفاده از فرصت کنونی ، همه دست آوردهای اجتماعی طبقه کارگر را پس بگیرد. اما همین تهاجم هار علیه کارگران و زحمتکشان اورپا ممکن است نه تنها یورو ، بلکه حتی اتحادیه اورپا را از هم بپاشاند و بار دیگر اورپا را به میدان پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم تبدیل کند.

### دگرگونی های مهم در نظم بین المللی حاکم

یک - گرچه امریکا همچنان قدرت برتر جهانی است و نظم بین المللی موجود هنوز همچنان نظامی تک مرکزی است ؛ ولی بحران بزرگ سرمایه داری و تناقضات و تنش های فزاینده در نظم بین المللی حاکم ، هژمونی امریکا را فرسوده تر می سازد.

دو - مهم ترین دگرگونی دوران ساز ، عروج سرمایه داری چین و به طور کلی آسیاست که می رود موازنه نیرو را در مقیاس جهانی تغییر بدهد. اکنون اقتصاد چین (بنا به غالب ارزیابی ها) به بزرگ ترین اقتصاد سرمایه داری جهانی تبدیل شده است و تولید ناخالص داخلی آن (البته بر مبنای "برابری قدرت خرید") اقتصاد امریکا را پشت سر گذاشته و به این ترتیب ، اقتصاد امریکا ، پس از نزدیک به

یک و نیم قرن ، به رده دوم جهانی رانده شده است. بعلاوه ، سرمایه داری چین **اولاً** سیستم دو رگه ای است که هنوز می تواند از پاره ای تناقضات رژیم انباشت نئولیبرالی ( که سرمایه داری های پیشرفته را به رکود پایدار می کشانند) بگریزد ؛ **ثانیاً** هنوز در مقایسه با سرمایه داری های مرکزی ، از آهنگ رشد آشکارا بالاتری برخوردار است ؛ **ثالثاً** درهم تنیدگی هایی با همسایگان خود دارد که می کوشد هرچه بیشتر آنها را تقویت کند و خود را به موتور سرمایه داری تازه نفس آسیا مبدل سازد.

**سه -** بیش از هر چیز ، با توجه به همین دورنمای فدرتمند شدن چین و امکانات آن برای گره خوردن با سرمایه داری آسیاست که امریکا تغییرات چشم گیری در آرایش جهانی خود به وجود می آورد. محور این تغییر آرایش ، همان "چرخش آسیایی" اعلام شده از طرف دولت امریکاست و هدف اصلی آن مقابله با قدرت در حال عروج چین است.

**چهار -** امریکا برای تحکیم هژمونی جهانی اش ، قبل از هر چیز می کوشد پیوندهای اش را با متحدان اش در گروه هفت (G7) یعنی قدرت های بزرگ سرمایه داری مرکزی ، ترمیم و تقویت کند و در هم آهنگی فشرده تر با آنها پیش برود. بنا براین ، **اولاً** در سیاست خارجی اش (برخلاف یکه تازی های دوره بوش که ناکامی های سیاسی بزرگی به بار آورد) با تأکید بر چند جانبه گرایی پیش می رود. مثلاً اکنون در برخورد با مسأله هسته ای ایران یا در برخورد با روسیه بر سر بحران اوکراین ، جنبه های مختلف این چند جانبه گرایی را می شود مشاهده کرد. **ثانیاً** در زمینه نظامی می کوشد به قدرت های اورپایی و ژاپن نقش بیشتری بدهد. مثلاً می بینیم که بر آلمان و ژاپن فشار می آورد که قدرت نظامی شان را احیاء کنند. **ثالثاً** و مهم تر از همه ، می کوشد اتحادیه های اقتصادی فشرده تری ایجاد کند تا هم پیوندهای اقتصادی اش را با متحدان اصلی عمیق تر سازد و هم کشورهای بیشتری را به این اتحادیه ها بکشد و با استراتژی جهانی خود همسو سازد. می دانیم که هم اکنون تلاش های فشرده ای برای ایجاد سه اتحادیه اقتصادی بزرگ صورت می گیرد که عبارتند از : "شراکت ترانس پاسیفیک" (TTP) که اکنون دوازده کشور از دو سوی اوقیانوس آرام بر سر آن مذاکره می کنند ؛ " شراکت تجاری و سرمایه گذاری ترانس آتلانتیک" (TTIP) که اکنون اتحادیه اورپا و امریکا بر سر آن مذاکره می کنند ؛ "توافق تجاری در خدمات" (TISA) که مذاکره بر سر آن اکنون میان امریکا و اتحادیه اورپا و ۲۲ کشور دیگر جریان دارد. جالب این است که مذاکرات در هر سه مورد با چراغ خاموش پیش می رود و چند و چون مسائل مربوط به آنها همچنان سری نگهداشته شده است.

**پنج -** تغییر مهم دیگر در استراتژی جهانی امریکا ، اجتناب از رویارویی ها و "جنگ های نالازم" و کنار گذاشتن دشمنی هایی است که کارکرد خود را تا حد زیادی از دست داده اند و ادامه آنها قدرت مانور امریکا را در مناطق مختلف جهان محدود می کند. مثلاً می بینیم که اکنون امریکا از درگیر شدن در عملیات نظامی زمینی ، تا حد ممکن اجتناب می کند ؛ یا می کوشد روا بط اش را با دشمنان قدیمی مانند ویتنام ، کوبا و ایران به حالت عادی برگرداند.

**شش -** تغییر مهم دیگر در استراتژی جهانی امریکا ، شروع مجدد جنگ سرد با روسیه است. علل بحران اوکراین هر چه باشد ، اکنون تردیدی نمی توان داشت که امریکا از آن همچون فرصتی استفاده می کند: **اولاً** برای برای پیش راندن هرچه بیشتر "ناتو" به طرف شرق و حتی تحریک و تقویت نیروهای فرار از مرکز در بعضی مناطق روسیه ؛ **ثانیاً** برای جلوگیری از گسترش پیوندهای اقتصادی روسیه با اتحادیه اورپا.

**هفت -** تغییر مهم دیگر در استراتژی جهانی امریکا ، که با تغییرات دیگر ارتباط دارد ، دگرگونی های مهمی است که در سیاست خاورمیانه ای امریکا شروع شده و البته با احتیاط ، به تدریج و با

زیگزاگ های فراوان پیش برده می شود تا اولاً زیر پای متحدان و وابستگان امریکا را در این منطقه حساس خالی نکند ؛ ثانیاً شرایط خاورمیانه که به حد کافی انفجار آمیز است ، از کنترل خارج نشود.

**هشت -** باید توجه داشت که خود قدرت گیری چین نیز ویژگی هایی دارد که دگرگونی های چشم گیری را در آرایش نیرو در سطح جهانی دامن می زند و مقابله با آن ، امریکا را با دشواری های فزاینده ای روبرو می سازد: اولاً چین ، برخلاف اتحاد شوروی سابق ، یک کشور سرمایه داری شکل گرفته و جا افتاده در بطن سرمایه داری جهانی امروزی است که پیوندهای بسیار گسترده ای با غالب کشورهای جهان و از جمله خود امریکا دارد و بنابراین تکان های بزرگ در نظام اقتصادی حاکم بر آن می تواند بازتاب های بسیار پر دامنه و غیر قابل کنترلی در تمام بازارهای مالی جهان داشته باشد. ثانیاً چین به لحاظ سیاسی قدرت بزرگ مستقلی است که امریکا نمی تواند خواست های اش را به آن دیکته کند. در واقع ، از این لحاظ ، نظم جهانی موجود ، دیگر تک قطبی نیست و با سرعت به سمت چند قطبی شدن می رود و چین در شتاب دادن به این روند نقش تعیین کننده ای دارد. ثالثاً سرمایه داری "کمونیستی" چین نوعی سرمایه داری دولتی خشن است که رژیم انباشت نئولیبرالی را با نوعی برنامه ریزی دولتی در هم آمیخته و بر خلاف دولت های دیگر سرمایه داری ، می تواند در مقابل بازارهای مالی جهانی از منافع خود دفاع کند. رابعاً رهبران دولت "کمونیستی" چین ، با درس گیری از تجربه اتحاد شوروی ، می کوشند از هر نوع رویارویی نالازم با قدرت هژمونیک جهان اجتناب کنند ، تا هر چه بیشتر توان اقتصادی کشورشان را بالاتر ببرند و پیوندهای آن را با کشورهای دیگر جهان بگسترانند.

**نه -** با ویژگی هایی که اشاره شد ، دولت چین می تواند اولاً نرخ برابری پول چین در مقابل پول های مهم دیگر را ، تحت کنترل نگهدارد ؛ ثانیاً می تواند ، برخلاف غالب دولت های سرمایه داری (که اکنون برای مقابله با رکود پایدار عملاً ناگزیرند فقط به سیاست های پولی بچسبند) سرمایه گذاری بسیار عظیمی را روی مدرنیزه کردن زیر ساخت های کشور آغاز کند و از این طریق ، از گسترش رکود در اقتصاد چین جلوگیری نماید ؛ ثالثاً مستقل از نهادهای مالی بین المللی که زیر کنترل امریکا قرار دارند ، بانک ها و نهادهای دیگری راه اندازی کند و بلوک های اقتصادی رقیبی به وجود بیاورد. در واقع ، نقش چین در تشکیل گروه "بریکس" که توانسته است پنج کشور مهم از میان سرمایه داری های نوحاسته را گرد هم آورد و کانونی برای جلب سرمایه داری های دیگر ناراضی از سلطه امریکا بر نهادهای مالی بین المللی ایجاد کند ، تعیین کننده است. گام مهم دیگر چین در این راستا ، تشکیل "بانک سرمایه گذاری زیربنایی آسیا" (AIIB) است که در اکتبر گذشته اعلام شد و تاکنون ۵۷ کشور حاضر شده اند به عنوان "اعضای موسس" در تشکیل آن شرکت کنند که از میان آنها ۳۳ کشور از آسیا هستند و ۱۷ کشور از اورپا. یعنی بسیاری از متحدان نزدیک امریکا ، علیرغم مخالفت آن ( که می ترسد تشکیل چنین بانکی قدرت انحصاری "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" را در هم بشکند) با این طرح همراه شده اند.

**ده -** فراموش نباید کرد که چین اکنون دیگر فقط یک سرمایه داری متکی به نیروی کار ارزان نیست ، بلکه یک قدرت جهانی است با امکانات تجاری و سرمایه گذاری بسیار گسترده. مثلاً کافی است فقط به یاد داشته باشیم که اولاً اکنون ذخایر ارزی چین بالای ۴ تریلیون دلار است و مجموع سپرده های بانکی آن بیش از ۱۵ تریلیون دلار که با آهنگ ۲ تریلیون دلار در سال ، افزایش می یابد ؛ ثانیاً چین هم اکنون مهم ترین موتور سرمایه داری پرنفوس آسیاست و بزرگ ترین شریک تجاری منطقه خاورمیانه و افریقا ؛ ثالثاً طرح های سرمایه گذاری بزرگی که چین در دست اجرا دارد ، چنان بزرگ اند که می توانند در شرایط رکود کم سابقه ای که کشورهای مرکزی سرمایه داری را فراگرفته ، فرصت های بزرگی برای تحرک اقتصادی در میان شرکای چین به وجود بیاورند. مثلاً چین در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۴ بیش از ۱۴ هزار کیلومتر راه آهن سریع السیر ساخته ( یعنی بیش از مجموع راه های آهن ساخته شده در کشورهای دیگر در همین دوره) که با حمل دو و نیم میلیون



مسافر در روز ، با سرعت ۳۸۰۰ کیلو متر در ساعت ، مناطق مختلف این کشور بزرگ را به هم وصل می کنند. و هم اکنون ۳۰۰ پروژه راه سازی بزرگ در دست اجراء دارد با سرمایه گذاری عظیم ۱/۱ تریلیون دلاری که قرار است تا سال ۲۰۳۰ بیش از ۲۵ هزار کیلو متر بر طول راه های آهن سریع السیر آن بیفزاید. یا سرمایه گذاری چین در تحقیق و توسعه (RD) اکنون حدود ۱۲/۸ در صد هزینه های جهانی در این حوزه است ، یعنی آشکارا بیشتر از آنچه بسیاری از کشورهای اورپایی در این حوزه خرج می کنند.

**یازده -** چین با طرح هایی که در دست دارد می کوشد بخش بزرگی از کشورهای آسیایی و اورپایی را به هم وصل کند ؛ طرح هایی که اگر عملی شوند اولاً توانایی امریکا را برای خفه کردن اقتصاد چین خنثی خواهند کرد ؛ ثانیاً بسیاری از متحدان اصلی امریکا را از همراهی با آن در مقابله با چین بازخواهند داشت ؛ ثالثاً تحرک زیادی در اقتصاد کشورهای آسیایی به وجود خواهند آورد و گره خوردگی های آنها را با چین افزایش خواهند داد. مهم ترین این طرح ها عبارتند از: **الف** - دو شبکه راه آهن شرق و غرب که قرار است آسیا را با اورپا وصل کنند: شبکه شمالی که قرار است همان راه آهن سراسری سیبری را گسترش دهد و مدرنیزه کند ؛ و شبکه دوم که "جاده ابریشم جدید" نام گرفته ، راه آهن سریع تری است که در جنوب آن ساخته می شود و از طریق کازاخستان ، بسیاری از کشورهای گستره عظیم اورو - آسیا را به هم وصل خواهد کرد. این شبکه که قرار است مصنوعات ساخت چین و اورپا را به هم برساند ، فاصله ۱۰۷۰۰ کیلو متری میان لایپزیک آلمان و چونگ کینگ چین را در ۲۰ روز طی می کند ، یعنی راه (دریایی) کنونی میان این منطقه را به نصف می رساند. **ب** - طرح راه آهن سومی نیز میان چین و اورپا با همکاری "دویچه بان" آلمان در سال ۲۰۱۳ آغاز شده که قرار است زمان رسیدن از هامبورگ به ژنگ ژو را به ۱۵ روز کاهش بدهد. **ج** - در اکتبر سال گذشته طرح راه آهن دیگری نیز اعلام شد که طولانی ترین راه آهن سریع السیر جهان خواهد بود و فاصله ۶۸۰۰ کیلومتری میان مسکو و پکن را در طول فقط دو روز طی خواهد کرد. **د** - طرح ایجاد "کریدور اقتصادی چین - پاکستان" که در آوریل سال جاری امضاء شد و قرار است از طریق اتوبان ، راه آهن و لوله های گاز در فاصله ۳۲۰۰ کیلومتری بندر گوادر (پاکستان) و کاشغر ( در استان سین کیانگ چین) ادامه یابد و راه زمینی چین را تا ۶۰۰ کیلومتری خلیج فارس برساند. **ه** - چهار لوله نفت و گاز (که یا ساختمان شان تمام شده یا در حال اجراء است) مناطق کلیدی چین را به منابع عظیم انرژی روسیه ، آسیای میانه و خاورمیانه وصل می کنند: خط لوله نفتی کازاخستان - چین به طول ۲۲۰۰ کیلومتر از سواحل دریای خزر تا سین کیانگ چین ؛ خط لوله گاز چین - ترکمنستان به طول ۱۹۰۰ کیلو متر که غالباً به موازات خط لوله اول پیش می رود ؛ خط لوله های چین - برمه به طول ۲۴۰۰ کیلومتر که ساختمان شان از سال ۲۰۱۳ شروع شده و قرار است نفت خاورمیانه و گاز برمه را بدون گذشتن از تنگه مالاکا ( که می تواند زیر کنترل نیروی دریایی امریکا قرار بگیرد) به جنوب غربی چین برساند ؛ خط لوله شمالی سیبری - منچوری که قرار است ساختمان آن در سال ۲۰۱۸ به پایان برسد و شمال شرقی چین را به منابع عظیم گاز سیبری وصل کند.

باید توجه داشت که مجموعه این شبکه های عظیم راه آهن و خطوط انرژی ، چین را از زیر کنترل نیروی دریایی قدرتمند امریکا خارج می سازند و حتی فراتر از آن ، با ایجاد راه های زمینی در طول گستره عظیم اورو - آسیا ، اقتدار چهار صد ساله نیروی دریایی قدرت های غربی برای محاصره کشورهای آسیایی را تا حدود زیادی کم اثر می سازند.

**دوازده -** البته چین از جهات دیگری نیز می کوشد آمادگی خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی امریکا در آینده افزایش بدهد. مثلاً "سازمان همکاری شانگهای" ( که در سال ۲۰۰۱ نخست به عنوان یک سازمان همکاری اقتصادی) به وسیله چین ، روسیه ، کازاخستان ، تاجیکستان و ازبکستان تأسیس شد ، به تدریج به مهم ترین ائتلاف آسیایی و نیز به مرکزی برای همکاری نظامی نیز تبدیل

می شود. در ژوئیه امسال (در نشست اوفا در روسیه) این سازمان تصمیم گرفت هند و پاکستان را نیز به عضویت کامل بپذیرد که اگر قطعیت یابد طرح های آمریکا را برای دامن زدن به دشمنی میان چین و هند خنثی خواهد کرد و نیز به احتمال زیاد دشمنی ریشه دار میان پاکستان و هند را کاهش خواهد داد. بعلاوه ، چین اکنون شروع کرده است به تقویت نیروی دریایی خود و در زمینه های فضایی و سایبری نیز حرکت های وسیعی را آغاز کرده که برای آمریکا نگران کننده است. از همه اینها گذشته ، همکاری فشرده تر چین و روسیه ، نه تنها انتلافی اورو - آسیایی را به سرعت معنا می بخشد (چیزی که در دوران حکومت های "کمونیستی" نتوانست در میان اتحاد شوروی و چین شکل بگیرد) بلکه طرح های آمریکا را برای تضعیف پیوندهای اقتصادی میان روسیه و اتحادیه اورپا را خنثی کند.

### خاورمیانه در چنگال جنگ های ویرانگر مذهبی

**یک** - خاورمیانه هنوز همچنان دوره بسیار سیاه و ویرانگری را از سر می گذاراند. علل بی واسطه به وجود آورنده این شرایط مصیبت بار ، **الف** - تلاش پادشاهی های نفتی خلیج فارس است برای جلوگیری از قدرتمند شدن اقلیت های شیعه در این کشورها. این تلاش مخصوصاً پس از سقوط رژیم صدام حسین در عراق و قدرت گرفتن شیعیان در این کشور آغاز شد و با شروع "بهار عرب" شدت یافت. البته انگیزه اصلی خاندان های حاکم در این استبدادهای دودمانی ، نفرت آنها از فرقه های شیعه نیست ؛ ترس اصلی آنها این است که با قدرتمند شدن اقلیت های شیعه ، مخالفت کل "رعایای" شان ( صرف نظر از شیعه و سنی) با ادامه سلطنت های مطلقه آنها نیروی جنبشی گسترده ای پیدا کند. **ب** - با شکست "بهار عرب" ، یک دوره ضد انقلاب ، بسیاری از کشورهای عربی را فراگرفته که در شکل گیری آن نیز استبدادهای دودمانی خلیج فارس و به ویژه خاندان سعودی ، نقش مهمی داشته اند. فراموش نباید کرد که در این دوره ، پادشاهی های نفتی خلیج فارس فقط علیه شیعه ها اقدام نمی کنند ، بلکه بخش بزرگی از امکانات و منابع آنها برای سرکوب شاخه های اسلامگرایان سنی متعلق به "اخوان المسلمین" می گردد. مثلاً باید به یاد داشته باشیم که دولت سعودی در انتخابات ریاست جمهوری مصر پس از برکناری حسنی مبارک ، کوشید از احمد شفیق در مقابل محمد مرسی حمایت کند و در کودتای سیسی علیه حکومت اخوان المسلمین ، به طور کامل در کنار ارتش مصر ایستاد. به عبارت دیگر ، اکثریت استبدادهای مطلقه خلیج فارس ، خطر اسلامگرایان سنی اخوانی را اگر بیشتر از شیعه ها ندانند ، کمتر از آنها نمی بینند. **ج** - در ایجاد شرایط ویرانگر کنونی ، بی تردید ، قدرت گیری اسلام گرایان سنی سلفی نقش تعیین کننده ای دارد. اما فراموش نباید کرد که در پاشیدن بذر ایدئولوژیک و پروراندن شبکه های اولیه همین اسلامگرایی سنی سلفی نیز استبدادهای نفتی خلیج فارس نقش مهمی داشته اند و هنوز هم دارند. کافی است به یاد داشته باشیم که حتی همین حالا نیز در عراق ، در سوریه و در یمن ، اسلامگرایان سلفی و رژیم سعودی ( پیدا و پنهان) با یکدیگر همسویی دارند. **د** - تناقض در سیاست خاورمیانه ای آمریکا دست کم در ادامه و تشدید بحران ویرانگر کنونی خاورمیانه نقش مهمی دارد. کافی است به یاد داشته باشیم که حتی حالا که دولت اوباما اولویت اصلی اش را در خاورمیانه مقابله با خطر داعش اعلام می کند ، در یمن در همسویی عملی با داعش و القاعده در مقابله با حوثی ها حرکت می کند ؛ یا در سوریه رسماً اعلام می کند که هنوز استراتژی روشنی ندارد. دلیل این تناقض ناتوانی آمریکا در مهار متحدان منطقه ای اش ، به ویژه عربستان سعودی ، اسرائیل و ترکیه است که اولویت های دیگری دارند. **ه** - ترس دولت ترکیه از تحکیم موقعیت جنبش ملی کردها ، در ادامه و تشدید بحران خاورمیانه (دست کم در سوریه) نقش مهمی دارد ، فراموش نباید کرد که دولت ترکیه برای مقابله با جنبش ملی کرد ، عملاً با داعش و جبهه النصره در سوریه همکاری کرده و هنوز هم این همکاری را (پیدا و پنهان) همچنان ادامه می دهد.

دو - در پس پشت علل بی واسطه بحران مصیبت بار کنونی خاورمیانه ، علل عمیق تری وجود دارند که تا هستند مصیبت از سر این منطقه کم نخواهد شد: **الف** - خاورمیانه امروز تا حدود زیادی ساخته و پرداخته قدرت های امپریالیستی غربی است که همه آنها پس از جنگ جهانی دوم زیر رهبری امریکا عمل می کنند. فراموش نباید کرد که حتی جغرافیای سیاسی پر تناقض خاورمیانه و مرزهای آن را نیز ، دست کم پس از جنگ جهانی اول قدرت های غربی شکل داده اند. و علیرغم گرد و خاک ایدئولوژیک قدرت های غربی ، حتی تاخت و تازهای امروزی اسلام گرایی در خاورمیانه بزرگ نیز تا حدود زیادی از نتایج سلطه این قدرت های امپریالیستی بر منطقه ماست. **ب** - آنچه اسلام گرایی و به ویژه اسلام گرایی سنی سلفی را به یک جنبش نیرومند تبدیل می کند ، بیش از همه ، بحران بزرگ سرمایه داری است که فقر و نابرابری در کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا را به صورت جهشی گسترده تر می سازد و افق های پیشرفت و دست یابی به زندگی قابل تحمل را مخصوصاً به روی جوانان این منطقه می بندد. همان طور که بحران بزرگ سرمایه داری در دهه ۱۹۳۰ در شکل دادن به فاشیسم و گسترش آن در سراسر اورپا نقش تعیین کننده ای داشت ، بحران بزرگ سرمایه داری قرن بیست و یکم نیز در گستراندن فاشیسم مذهبی در خاورمیانه بزرگ نقشی کلیدی دارد. **ج** - شکست ناسیونالیسم مترقی عرب و به حاشیه رانده شدن آن که با شکست عرب ها در جنگ ۱۹۶۷ در مقابل اسرائیل قطعیت یافت ، عامل مهمی بود که زمینه میدان داری ارتجاع اسلامی را فراهم آورد. در حقیقت ، هیاهوی "استکبار ستیزی" جنبش های بنیادگرای اسلامی امروز (چه در میان شیعیان و چه در میان سنی ها) خود ، بهترین شاهد غیاب ناسیونالیسم مترقی مردمان این منطقه است. **د** - و بالاخره ، به حاشیه رانده شدن چپ در مقیاس جهانی در سه - چهار دهه گذشته ، مهم ترین عاملی است که مردمان خاورمیانه بزرگ را در افق های بسته کنونی گرفتار ساخته است. بی هیچ اغراق ، تا غیاب چپ در میدان های اصلی سیاسی ادامه دارد ، مردمان این منطقه تناقض های تو در تو و ستم های مضاعف ، در برابر خود ، افق بزرگ و گسترده ای برای تغییر جهان نخواهند داشت.

سه - گرچه هنوز نمی توان گفت خاورمیانه گرفتار در چنگال این توفان سیاه به کدام سو می رود ، اما می توان دید که با بی اعتبار شدن نیروهای سیاهی ، روزنه نوری در انتهای تاریکی گشوده شده است که اگر توده های مصیبت دیده و فلاکت زده خاورمیانه بتوانند در سمت آن پیش بروند ، خواهند توانست راه رهایی از این توحش و تاریکی ویرانگر را پیدا کنند: **الف** - بحران کنونی خاورمیانه ، قبل از هر چیز دیگر ، چهره واقعی و وحشتناک همه جریان های اسلامگرایی را عریان کرده است. مردمان خاورمیانه اکنون بیش از هر زمان دیگر با معنا و نتایج "حکومت اسلامی" و بازگشت به قوانین و احکام عصرشترچرانی "شریعت" اسلامی آشنا شده اند و بهتر از هر زمان دیگر می توانند دریابند که آزادی ، برابری و همبستگی تبار انسانی با اجرای "شریعت" غیر قابل جمع است. **ب** - بحران ویرانگر کنونی خاورمیانه ، ترازنامه همه رژیم های سرکوبگر این منطقه را در مقابل توده های مردم به نمایش گذاشته و همه آنها را بیش از پیش رسوا کرده است. اکنون مردم خاورمیانه می توانند ببینند که هر حکومت سرکوبگر و غیر پاسخگو به مردم (خواه پادشاهی باشد ، یا جمهوری ، خواه مذهبی باشد ، یا غیر مذهبی) نخستین مانع دست یابی مردم به آزادی ، برابری و همبستگی انسانی است. **ج** - بحران کنونی خاورمیانه ، یک بار دیگر ، نقش مخرب قدرت های امپریالیستی و معنای هیاهوی ریاکارانه آنها را در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی به مردمان این منطقه و سراسر جهان نشان داده است. حالا می توان دید که آنها چگونه با بی اعتنائی کامل به سرنوشت دهها میلیون انسان ، همچنان در پی منافع غارتگرانه خود هستند و به حمایت شان از بدترین رژیم های سرکوبگر در این منطقه ادامه می دهند. **د** - بحران کنونی خاورمیانه بیش از هر زمان دیگر همسویی منافع رژیم نژادپرست اسرائیل و استبدادهای دودمانی خلیج فارس را در ضدیت با بیداری و آزادی مردمان خاورمیانه به نمایش گذاشته است. اکنون بهتر می توان دید که چگونه "تنها دموکراسی خاورمیانه" با عریان ترین و خشن ترین دیکتاتوری های عرب در هم آهنگی با هم ، می کوشند مردمان این منطقه



را در زنجیر نگهدارند. ۵ - نیرومندتر شدن جنبش ملی کرد ، درست در متن بحران خاورمیانه ، بی تردید ، نقطه امید بخشی است و نشان می دهد که مردم خاورمیانه محکوم نیستند به تاریک اندیشی ، فرقه گرایی و توحش مذهبی تن بدهند. در واقع ، با شکل گیری عملی خودمختاری های کرد در سوریه ، جنبش ملی کرد در پیشروی تاریخی خود ، وارد مرحله کیفی جدیدی شده است که پس راندن کردها از آن ، بسیار دشوار و شاید هم ، ناممکن خواهد بود. با دست یابی کردها به خودمختاری (رسمی یا عملی) در دو کشور از چهار کشور مهم منطقه ، جنبش ملی و دموکراتیک کرد به یک دو راهی سرنوشت ساز رسیده است: دو راهی استقلال و رفتن به طرف کردستان بزرگ ، یا تحکیم خودمختاری و مشارکت در پیکار برای دموکراتیزه کردن کشورهای که جزئی از آنها هستند و بنابراین کمک به پیکار برای رهایی خاورمیانه از دست دیکتاتوری ها و جنبش های ارتجاعی و تاریک اندیش. در پیش گرفتن راه نخست (دست کم در افق های مشهود کنونی) مسلماً ، به خون ریزی های بی پایان و نیرومندتر شدن انواع فاشیسم های مذهبی و قومی در این چهار کشور حساس منطقه دامن خواهد زد و در درون خود جنبش ملی کرد نیز دگرذیسی گریزناپذیری را به سمت یک ناسیونالیسم قومی ارتجاعی به وجود خواهد آورد. در حالی که در پیش گرفتن راه دوم ، کردها را هرچه بیشتر با جنبش های آزادی خواهانه و برابری طلبانه زحمتکشان و ملیت ها و اقلیت های زیر ستم تک تک این کشورها گره خواهد زد. شواهد زیادی نشان می دهد که رهبران کرد عراق راه نخست را ترجیح می دهند ؛ در حالی که اکثریت جریان های سیاسی کردهای سوریه و ترکیه ، به افق های امید بخش راه دوم چشم دوخته اند و می کوشند پیوندهای شان را با نیروهای پیشرو پیرامون شان محکم تر سازند. تصادفی نیست که مثلاً خاندان بارزانی تحکیم دوستی با حکومت اردوان را بر همبستگی فعال تر با جنبش های دموکراتیک کردهای ترکیه و سوریه ترجیح می دهد و به اقدامات جنایتکارانه پیدا و پنهان حکومت اردوان در کمک به جهادی های سلفی آدم خوار ( که قتل عام مبارزان کرد سوریه را جزو اولویت های اصلی شان قرار داده اند) چشم می بندد.

### چشم انداز پیکارهای طبقاتی زحمتکشان

یک - در مقایسه با گذشته ، حرکت های کارگران و زحمتکشان و محرومان در غالب مناطق جهان ، آشکارا با گستردگی و جسارت بیشتری پیش می روند ، اما با مسائلی روبرو هستند که توجه به بعضی از آنها بسیار مهم است: ۱ - جهانی شدن و مالی شدن بی سابقه نظام سرمایه داری و بنابراین ، همه جاگیر شدن رژیم انباشت نئولیبرالی ، با متلاشی کردن اقتصادهای معیشتی پیشاسرمایه داری ، شمار کارگران (یعنی کسانی را که جز فروش نیروی کارشان وسیله دیگری برای امرار معاش ندارند و اگر نتوانند آن را بفروشند ، در فلاکت عمیق تری فرو می روند) به صورت جهشی افزایش داده است. دسترسی سرمایه جهانی به این دریای بیکران نیروی کار ارزان ، قدرت چانه زنی طبقه کارگر در برابر سرمایه را ، پائین آورده و بخش های سازمان یافته جنبش کارگری را به شدت کاهش داده است. ۲ - همان عوامل یاد شده ، در ترکیب خود طبقه کارگر ، تقریباً در همه کشورها دگرگونی های بزرگی به وجود آورده است و بنابراین ، آرایش نیرو و اشکال پیشین سازمانیابی کارگران را به هم ریخته و هنوز اشکال قوام یافته ای جای اشکال پیشین را نگرفته است. ۳ - بخش وسیع تر کارگران صنعتی ، برخلاف گذشته ، حالا در کشورهای پیرامونی قرار دارند و حتی بخش بزرگی از محصولات صنعتی کشورهای مرکزی سرمایه داری نیز در کشورهای پیرامونی تولید می شوند ، بعلاوه ، تقریباً در همه کشورهای جهان ، نیروی کار شاغل در بخش خدمات ، بیشتر از بخش صنعت است. ۴ - اکنون در بسیاری از کشورها ، قدرت چانه زنی و همچنین سازمانیابی کارگران ماهر یا با تمرکز بالا در یک رشته واحد خدماتی ، معمولاً بالاتر از کارگران صنعتی است ؛ زیرا "برون سپاری" (outsourcing) در خدمات غالباً بسیار دشوارتر از بخش صنعت است. ۵ - در غالب کشورها ، بخش بزرگی از کارگران از طریق قراردادهای موقت ، پاره وقت ، "دور کاری" یا "تولید خانگی" (putting out system) کار می کنند که اکثریت قاطع شان زیر انواع بهره کشی های

خشن قرار دارند ، ولی سازمانیابی شان در محل کار ، بسیار دشوار است. بنابراین سازمانیابی در محیط زیست یا اتحادیه ها و تجمع های رسته ای بیرون از محل کار ، اهمیت بیشتری پیدا کرده است. ۶ - برخلاف گذشته ، اکنون سهم زنان در بازار نیروی کار در غالب کشورها بسیار بالا رفته و سرمایه با استفاده از نیروی کار ارزان آنها ، ارزش نیروی کار را در سطح کل بازار پائین می آورد. بنابراین سازمانیابی زنان و مبارزه برای برابری حقوق اجتماعی زن و مرد اکنون بیش از هر زمان دیگر در گذشته ، یک مسأله طبقاتی هم هست که حتی در سطح مطالبات صرفاً اقتصادی کارگران نیز باید به آن توجه ویژه ای بشود. ۷ - بیکاری طولانی یکی از بزرگ ترین مصیبت های سرمایه داری جهانی امروزی است ؛ بخش اعظم زحمتکشان در بسیاری از کشورهای پیرامونی و بخش (هرچند کوچک ولی) فزاینده ای از آنها در کشورهای مرکزی ، اصلاً (به معنای دقیق کلمه) "کارگر" محسوب نمی شوند ، زیرا نمی توانند حتی از طریق فروش منظم نیروی کارشان زندگی کنند. مشخصه اصلی هویت اجتماعی آنها فقر است ؛ آنها زیر کارگران و نیمه کارگرانی هستند که حتی حق حیات شان زیر سؤال است. زندگی فلاکت بار این بخش از زحمتکشان یادآور آن کلام پرطنین مارکس و انگلس (در مانیفست کمونیست) است که: **"بورژوازی "قادر به تأمین حیات بردگان اش در نظام برده داری اش نیست"**. چگونگی اتحاد و سازمانیابی این نیروی عظیم زیر کارگران و نیمه کارگران ، اکنون یکی از مهم ترین چالش هایی است که در برابر جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم قرار دارد. ۸ - سرمایه داری جهانی امروز برای بخش اعظم جمعیت انسانی به معنای "عصر نبود امنیت اجتماعی" است و بزرگ ترین مسأله مشترک آنها (چه شاغل باشند ، چه بیکار) داشتن "تأمین اجتماعی" است یا حق ساده زیستن. چگونگی مبارزه برای دست یافتن به این حق ابتدایی یکی دیگر از بزرگ ترین چالش ها در برابر جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است.

مسائل یاد شده در بالا ، بخشی از مسائل متعددی هستند که جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان برای دست یابی به اشکال کارآمدی از اتحاد و سازمانیابی ، باید به آنها پاسخ بدهد. اکنون با بی اعتبار شدن سرمایه داری ، مسأله اصلی ، دیگر ضرورت بیکار برای یک نظام اجتماعی انسانی تر نیست ، بلکه چگونگی متحد شدن و سازمان یافتن برای آن بیکار حیاتی است.

دو - در یک سال گذشته زمینه های شکل گیری یک جنبش چپ رادیکال به نحو چشم گیری در اورپا تقویت شده است. نقداً مهم ترین کانون های قدرت گیری این جنبش ، در یونان و اسپانیاست ؛ اما این جنبشی است که در کل اورپای مدیترانه ای قابلیت اشتعال چشم گیری دارد و در صورت تحکیم پایه اجتماعی اش در این دو کشور می تواند یک بار دیگر جنبش چپ سوسیالیستی را در قاره ای که زادگاه اندیشه سوسیالیسم است ، احیاء کند. فراموش نباید کرد که خود شکل گیری جنبش چپ رادیکال در اورپا ، چرخشی بسیار مهم و تاریخی است که در سراسر جهان پی آمدهای گسترده ای خواهد داشت.

سه - پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه پس از استحاله احزاب کمونیست مهم اورپایی در اوائل دهه ۱۹۷۰ ، این نخستین بار است که جریان های چپ سوسیالیستی در کشورهای مرکزی سرمایه داری پایه توده ای گسترده پیدا می کنند. این چرخش تاریخی محصول دو تحول مهم در سرمایه داری جهانی است: تحول **نخست** این است که دسترسی سرمایه جهانی به نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی ، قدرت چانه زنی کارگران کشورهای مرکزی را در مقابل سرمایه تضعیف می کند و نهایتاً گرایشی به سمت همسان سازی ارزش نیروی کار در سطح جهانی به وجود می آورد. این حرکت هرچند با کندی بسیار پیش می رود ، ولی فشار بسیار شدیدی را بر سطح زندگی کارگران کشورهای مرکزی وارد می سازد و می تواند آنها را به مقاومت در برابر سرمایه بکشاند. به عبارت دیگر ، هرچند سطح زندگی کارگران کشورهای مرکزی در مقایسه با کشورهای پیرامونی همچنان آشکارا بالاست ، ولی آهنگ **افت** سطح زندگی آنها نیز بالاست. تحول **دوم** این است که رکود ناشی از بحران بزرگ سرمایه داری در منطقه یورو سنگین تر از کشورهای دیگر مرکزی است و هارترین سیاست

ریاضت اقتصادی به رهبری آلمان در این منطقه پیش برده می شود که مخصوصاً در کشورهایمانند یونان و اسپانیا (به خاطر ویژگی های اقتصاد این کشورها) حالت غیر قابل تحملی پیدا می کند.

**چهار** - سیریزا در یونان و پودموس در اسپانیا فعلاً تنها احزابی هستند که می توانند در انتخابات اکثریت پیدا کنند. اما هر دو ، احزاب تازه شکل گرفته ای هستند ، با انبوه مسائل پیچ در پیچ کشورشان در منطقه ای که حاکمیت ملی ، مخصوصاً در حوزه حیاتی اقتصاد ، آشکارا محدود شده است. زیگزاک ها و حرکت های متناقض سیریزا در شش ماه گذشته نشان داد که آنها هنوز استراتژی روشن و اندیشیده شده ای برای رسیدن به هدف های شان ( حتی در مرحله ضد ریاضتی) ندارند. در حقیقت ، از اول روشن بود (و حالا روشن تر شده است) که پیشبرد سیاست قاطع ضد ریاضتی و ماندن در منطقه یورو (در زیر قیمومت ترویکا) غیر قابل جمع است. اما رهبری سیریزا با نادیده گرفتن این تناقض ، شش ماه طلایی را از دست داد و بدتر از همه ، پس از گرفتن پاسخ قاطع "نه" به سیاست ریاضت اقتصادی اربابان اتحادیه اورپا در فراندوم ، رأی مردم کشور را زیر پا گذاشت و به برنامه ریاضت کاملاً خشن اورپا تن داد. ادامه این سیاست مسلماً سیریزا را متلاشی خواهد کرد و حتی بال و پر پودموس را هم در انتخابات نوامبر در هم خواهد شکست. تا اینجا سیریزا نتوانسته است به شکل گیری موج چپ معطوف به سوسیالیسم در اورپا کمک کند ، اما اربابان یورو و اتحادیه اورپا نیز با سیاست های زورگویانه و کاملاً غیر دموکراتیک شان ، بی اعتبار شده اند ، تا جایی که حالا بسیاری از تحلیل گران چپ و حتی راست از احتمال فروپاشی یورو و اتحادیه اورپا سخن می گویند. به این ترتیب ، هرچند سیریزا نتوانسته با موفقیت های اش به طبقه کارگر و چپ اورپا الهام ببخشد ، ممکن است با شکست های اش به آنها کمک کند.

**پنج** - در شرایطی که تعرض سرمایه به معیشت کارگران و زحمتکشان و تهیدستان پدیده ای عمومی و جهان شمول محسوب می شود ، امریکای لاتین همچنان مهم ترین منطقه ایستادگی و پیشروی چپ و جنبش های زحمتکشان ، در جهان امروز ماست. در واقع سال ۲۰۱۵ را باید نقطه عطفی نمادین در این زمینه به حساب آورد. زیرا روند گسترش نفوذ جنبش چپ در امریکای لاتین چنان برگشت ناپذیر شده که حتی امپریالیسم امریکا ناگزیر شده در شیوه مقابله اش با چپ در این قاره پهناور تجدید نظر کند. تصادفی نیست که اکنون یک دهه پس از شکل گیری بلوک اقتصادی "آلبا" (ALBA) یا "ائتلاف بولیواری برای خلق های امریکا" (که نخست در سال ۲۰۰۴ فقط به وسیله ونزوئلا و کوبا ایجاد شد و به شکلی چشمگیر ، فشار امپریالیسم امریکا بر کوبا را کاهش داد) دولت اوباما ناگزیر می شود با برقراری رابطه دیپلماتیک با کوبا از منزوی شدن هرچه بیشتر خودش در افکار عمومی مردم امریکای لاتین جلوگیری کند. البته فراموش نباید کرد که شاخص های نابرابری طبقاتی در غالب کشورهای امریکای لاتین هنوز هم در شمار بالاترین های جهان امروز ماست و پیشروی چپ حتی در کشورهایی مانند ونزوئلا ، بولیوی و اکوادور با موانعی بزرگ روبروست. اما نقطه امید بخش این است که استراتژی سوسیالیستی غالب جریان های چپ در امریکای لاتین در سمت "سوسیالیسم از پائین" یا سوسیالیسم مارکسی پیش می رود و "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" برخلاف "سوسیالیسم" های قرن بیستم ، با هر نوع "قیمومت انقلابی" بر مردم مرزبندی روشنی دارد.

**ایران ، پس از توافق هسته ای**

**یک** - سرانجام پس از مذاکرات فشرده طولانی ، نمایندگان جمهوری اسلامی و شش قدرت بزرگ جهانی در روز ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵) به توافق نهایی در مسأله هسته ای ایران دست یافتند و توافق پس از یک هفته از طرف شورای امنیت سازمان ملل نیز تأیید شد ؛ اقدامی که احتمال تصویب قطعی آن از طرف همه دولت های مذاکره کننده را مسلماً افزایش داد. دست یابی به این توافق ، بی تردید ، نقطه عطف بسیار مهمی در روابط جمهوری اسلامی با امریکا و متحدان آن و

همچنین سیاست داخلی ایران است که نقدترین نتیجه آن ، پایان یافتن تحریم های فلج کننده اقتصاد ایران ، به ویژه در دوره ۹ ساله گذشته خواهد بود.

دو - نگاهی به متن منتشر شده توافق ، جای تردیدی باقی نمی گذارد که این توافق نشان دهنده درماندگی و باخت کامل رهبری جمهوری اسلامی در قمار هسته ای است و یادآور "جام زهری" که خمینی ناگزیر شد هنگام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل سر بکشد. اولین سؤالی که این توافق برای هرکسی پیش می آورد این است که آیا دوازده سال پیش نمی شد مشابه همین توافق را با قدرت های غربی امضاء کرد؟ مثلاً آیا بهتر نبود جمهوری اسلامی توافقی را که در اکتبر ۲۰۰۳ با وزرای خارجه سه قدرت اورپایی (انگلیس ، فرانسه و آلمان) در تهران امضاء کرد ، کنار نمی گذاشت؟ دستگاه های تبلیغاتی ولایت فقیه می گویند با کنار گذاشتن آن توافق توانسته اند اولاً "فناوری هسته ای" را در ایران "بومی" کنند و ثانیاً خود "شیطان بزرگ" (یا "کد خدای جهان") را به پذیرش حق ایران برای غنی سازی اورانیوم وادارند. اما می دانیم که این کار به بهایی بسیار سنگین و واقعاً کمر شکن برای مردم ایران ، تمام شده است. با اندک تأملی در خسارت ها و مصیبت های دوازده سال گذشته ، هر کسی می تواند دریابد که هزینه های اقتصادی و انسانی دهه جنون "فناوری هسته ای" و فرصت های تاریخی از دست رفته در این دهه ، بسیار سنگین تر و ویرانگرتر از هزینه ها و مصیبت های جنگ هشت ساله ایران و عراق بوده است. "دست آوردی" که ولایت فقیه از آن دم می زند ، خود یک دروغ و رسوایی بزرگ است ، به چند دلیل: ۱ - حتی اگر به چنان سفاهتی بگفتیم که غنی سازی اورانیوم را بزرگ ترین دست آورد علمی و تکنولوژیک دنیای امروز بدانیم ، باز نمی توانیم فراموش کنیم که جمهوری اسلامی با توافق کنونی عملاً آن را از دست داده است. در واقع این توافق ، در زمینه غنی سازی اورانیوم ، جمهوری اسلامی را تقریباً به همان مرحله ای بر می گرداند که توافق اکتبر ۲۰۰۳ می خواست نگهدارد. زیرا طبق این توافق ، طرف ایرانی متعهد شده ۹۸ درصد ذخایر اورانیوم غنی شده اش را از بین ببرد و برای ۱۵ سال آینده در حد ۳۰۰ کیلو گرم نگهدارد ، آن هم در سطح سه و نیم درصدی. یعنی جمهوری اسلامی تا ۱۵ سال دیگر نخواهد توانست حتی سوخت راکتور اتمی کوچک و قدیمی تهران را تأمین کند. ۲ - برخلاف ادعای دستگاه های تبلیغاتی ولایت فقیه ، غنی سازی اورانیوم نه در دنیای امروز دست آورد علمی و تکنولوژیک خیلی مهمی محسوب می شود و نه می تواند برانگیزاننده جهش علمی و تکنولوژیک در یک کشور باشد. برای دریافت این حقیقت ، نگاهی به سطح دانش و صنعت در کره شمالی و پاکستان و شرایط مصیبت بار زندگی مردم این دو کشور کفایت می کند. ۳ - رهبران جمهوری اسلامی اگر واقعاً دنبال انرژی صلح آمیز هسته ای بودند ، بدون غنی سازی اورانیوم نیز می توانستند به آن دست یابند. آنها می گویند برای خودکفائی ملی ناگزیر بودند این کار را با غنی سازی شروع کنند. اما این هم یک عوام فریبی آخوندی رسواست. زیرا مسأله هسته ای (صرف نظر از هر نگرشی که به بد و خوب انرژی هسته ای داشته باشیم) در دنیای ما عملاً مسأله ای است که با نظم بین المللی حاکم ارتباط پیدا می کند. باید توجه داشت که این خصلت بین المللی مسأله هسته ای ، فقط در مورد جمهوری اسلامی مطرح نیست ، بلکه حساسیت بین المللی در باره آن در مورد همه کشورهای دیگری نیز که اکنون جزو دارندگان سلاح هسته ای نیستند ، وجود دارد. مثلاً حتی کشورهایمانند آلمان و ژاپن یا کره جنوبی و تایوان که جزو متحدان امریکا هستند (و به لحاظ تکنولوژیک نیز ، پیشرفته تر از آن هستند که تولید سلاح هسته ای مسأله ای برای شان باشد) عملاً نمی توانند بدون برانگیختن واکنش های بین المللی ، در این زمینه از حد معینی جلوتر بروند. بعلاوه ، منابع شناخته شده اورانیوم در خود ایران کمتر از آن است که با تکیه به آن بتوان به خودکفایی در این حوزه دست یافت و در صادرات و واردات اورانیوم نیز ملاحظات استراتژیک بیش از ملاحظات تجاری مطرح است و خواه ناخواه آن را به تعادل ها و حساسیت های موجود در نظم بین المللی حاکم وابسته می سازد. ۴ - رهبران جمهوری اسلامی در طول دوازده سال گذشته در چند فرصت دیگر نیز می توانستند با عقب نشینی در مسأله هسته ای به چیزی مشابه همین توافق کنونی دست یابند یا دست کم ، با نشان دادن انعطاف در این حوزه ، از

تشدید تحریم های بین المللی جلوگیری کنند ؛ ولی آنها با خیره سری شگفت انگیزی همه آن فرصت ها را سوزاندند. مثلاً در ژوئن ۲۰۰۶ آنها می توانستند با انعطاف در مقابل درخواست های آژانس بین المللی انرژی هسته ای ، از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری کنند. یا در همان اوائل سال ۲۰۰۹ که اوپاما ریاست جمهوری اش را با اعلام رویکردی متفاوت به مسأله هسته ای ایران آغاز کرد ، آنها می توانستند با رفتن به پای مذاکره مستقیم با امریکا به مصالحه ای نزدیک به مضمون همین توافق کنونی دست یابند یا دست کم از تشدید تحریم هایی که واقعاً فلج کننده شدند ، جلوگیری کنند.

با نگاهی به ابعاد حیرت آور فرصت های سوخته و منابع و امکانات بریاد رفته مردم ایران در دوازده سال گذشته ، خواه ناخواه باید نتیجه گرفت که رهبران جمهوری اسلامی یا از شناخت نیروها ، تعادل ها و پویایی های نظم بین المللی حاکم بر دنیای کنونی عاجزند ؛ یا به خاطر تناقضات ساختاری حکومت شان نمی توانند به اقدامات سنجیده و هدفمندی در برخورد با آن دست بزنند ؛ یا نظام فرمانروایی شان را (مخصوصاً در مقابله با مردم) چنان شکننده می یابند که هر مسأله ای را فقط از دیدگاه امنیتی و پلیسی می نگرند. هر یک از این سه شق یا آمیزه ای از همه آنها ، رهبران جمهوری اسلامی را به مجموعه ای از باندهای غارتگر تبدیل می کند که هر دغدغه ای که داشته باشند ، اندیشیدن به شرایط زندگی و آینده مردم و موجودیت کشوری به نام ایران جزو آنها نیست.

سه - تردیدی نمی توان داشت که آنچه رهبران جمهوری اسلامی و به ویژه ولی فقیه را به تسلیم کامل در قمار هسته ای واداشت ، ترس از موقعیتی بود که شرایط موجودیت رژیم را تهدید می کرد ؛ اما همین جام زهری که آنها ناگزیر شده اند سر بکشند ، فرمانروائی شان را با تناقضات و دشواری های دیگری روبرو خواهد ساخت: ۱- برداشته شدن تحریم ها و شروع سرمایه گذاری ها و مشارکت های احتمالی خارجی ، مسلماً درآمدهای رژیم را افزایش خواهد داد و بیش از همه کیسه دستگاه ولایت را پر خواهد کرد و بنیادها ، شرکت ها و سازمان های رنگارنگ تحت امر مستقیم آن را فربه تر خواهد ساخت. اما همین تقویت پیوندهای رژیم با بازارهای جهانی سرمایه ، رهبران جمهوری اسلامی را (هر چند به تدریج) به هم سویی بیشتر با "شیطان بزرگ" (یا "کدخدای جهان") خواهد کشاند. ۲ - منجمد شدن برنامه هسته ای رژیم که دستگاه ولایت آن را به مقدس ترین مقدسات جمهوری اسلامی تبدیل کرده بود ، در کنار کم رنگ تر شدن "استکبار ستیزی" نظام ، نه تنها بهره برداری ولایت فقیه از ناسیونالیسم شوونیستی ایرانی را دشوارتر خواهد ساخت ، بلکه به شکاف ها و حتی فروپاشی هایی در نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی دامن خواهد زد که ترمیم آنها عملاً ناممکن خواهد بود ؛ روندی که نیروهای سرکوب و حتی دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رژیم را در مقابل مبارزات و جنبش های حق طلبانه مردم آسیب پذیرتر خواهد ساخت. فراموش نباید کرد که اسلامی که خمینی ابداع کرد ، با لعابی از ناسیونالیسم ایرانی و عدالت خواهی عامیانه عایق بندی شده بود که تاریک اندیشی خفه کننده آن را در اوائل کار پوشیده نگه می داشت ؛ اما فروریزی این لعاب که از دهه دوم موجودیت ولایت فقیه آغاز شده بود ، اکنون با "جام زهر" دوم ، شتاب بی سابقه ای پیدا خواهد کرد. ۳ - باخت کامل جمهوری اسلامی در قمار هسته ای بیش از همه ضربه ای است بر اعتبار و موقعیت شخص خامنه ای. فراموش نباید کرد که نقش او در فرصت های از دست رفته و حمایت از ریخت و پاش ها ، حماقت ها و مصیبت های جبران ناپذیر دوازده سال گذشته تعیین کننده بوده است. همچنین تردیدی نمی توان داشت که همسویی ها و سازش های اجتناب ناپذیر آینده با "شیطان بزرگ" (یا "کدخدای جهان") خواه ناخواه ، خط "اعتدال گرایان" و حتی "اصلاح طلبان" را در میان باندهای مختلف "کاست حکومتی" تقویت خواهد کرد ، چه همراه با خود آنها ، چه بدون آنها. اما درست به همین دلیل ، دستگاه ولایت برای حفظ موقعیت "رهبر با بصیرت" ناگزیر خواهد شد (دست کم در کوتاه مدت) فشار بر آنها را افزایش دهد. مخصوصاً در انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری ، به احتمال زیاد ، شورای نگهبان سعی خواهد کرد تا حد ممکن ، بخش بزرگی از کاندیدا های وابسته به "اصلاح طلبان" و حتی "اعتدال گرایان" را رد صلاحیت کند. ۴ -



جمهوری اسلامی که تا همین چند سال پیش خود را "ام القرای جهان اسلام" و پیشآهنگ "انقلاب اسلامی" و "حکومت اسلامی" معرفی می کرد ، با قدرت گرفتن اسلام گرایان مختلف و به ویژه جریان های سنی سلفی و جهادی ، به یکی از سازمانگران اصلی جنگ های فرقه ای در میان خود مسلمانان تبدیل شده و به عنوان مدافع فرقه گرایی اسلام شیعی ، اکثریت قاطع مسلمانان را (که سنی هستند) علیه خود برمی انگیزاند ؛ تا جایی که حتی جریان هایی مانند "حماس" نیز نمی توانند در کنار اسلامی نیست ، بلکه این است که جمهوری اسلامی با درگیر شدن در جنگ های فرقه ای و رویارویی با اسلام سنی سلفی ، عملاً به همسویی و ائتلاف با "اسلام امریکایی" و حتی خود "شیطان بزرگ" روی می آورد. ۵ - فراموش نباید کرد که توافق نهایی هسته ای عملاً بیش از یک توافق صرفاً هسته ای است ، زیرا این توافق فقط محصول درماندگی جمهوری اسلامی نیست ، بلکه از طرف امریکا نیز با نگاهی به شرایط ژئوپولیتیک حساس خاورمیانه تنظیم شده است ؛ شرایطی که اکنون آشکارا در حال دگرگونی است و "کدخدای جهان" دیگر نمی خواهد در این منطقه حساس ، کشوری کلیدی مانند ایران را در مقابل خود داشته باشد ، چه با جمهوری اسلامی و چه بدون آن. و درست در بستر همین شرایط جدید است که احتمال دارد دستگاه ولایت فقیه تلاش کند به ماجراجویی ویرانگر دیگری روی بیاورد و به جای رویای از دست رفته صدور "انقلاب اسلامی" ، با عظمت طلبی شوینیسیم ایرانی درآمیزد و رویای تبدیل شدن به "قدرت منطقه ای" را باد بزند. نشانه های تدارک این ماجراجویی جدید را هم اکنون می توان در فعالیت ها و بریز و پیاش های "سپاه و جهاد و نهاد" در سوریه و لبنان و عراق و تاحدی حتی در یمن مشاهده کرد. با این تلاش آنها می کوشند "جام زهر" دوم را با برگ انجیری به نام "نرمش قهرمانانه" بپوشانند و توافق هسته ای را به عنوان یک پیروزی به ذهنیت عقب مانده ناآگاه ترین بخش های مردم ایران ( که از همه جا در مانده اند و به افیون دیگری نیاز دارند) بفروشند.

**چهار** - اما توافق هسته ای هم مانند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل در پایان جنگ ایران و عراق ، بی تردید در شرایط عمومی زندگی اکثریت مردم نیز تغییرات مهمی به وجود خواهد آورد: ۱- قبل از هرچیز ، کاهش تحریم های بین المللی و به ویژه برداشته شدن تحریم های فلج کننده سال های اخیر و بهبود اقتصادی (هرچند مختصر) خواه ناخواه ، در شرایط معیشت کارگران و زحمتکشان ، یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشور ، که از برکت "حکومت امام زمان" اکنون واقعاً تحمل ناپذیر شده است ، اثرات مثبتی خواهد گذاشت یا دست کم ، تشدید فلاکت بخش بزرگی از آنها را متوقف خواهد کرد. و این می تواند شرایط مساعدی برای گسترش جنبش های مطالباتی بخش های گوناگون مردم فراهم بیاورد ؛ مهم ترین عامل در تقویت صفوف مقاومت بخش های مختلف مردم در برابر جمهوری اسلامی باشد و همچنین زمینه محکمی برای سازمانیابی مستقل خواست ها و حرکت های مردم به وجود بیاورد. این بزرگ ترین نقطه امید در دوره پیش رو ست. فراموش نباید کرد که نه تشدید فلاکت ، بلکه بهبود شرایط معیشت مردم است که می تواند جنبش مقاومت آنها را در مقابل رژیم جهانی جمهوری اسلامی ، در مقیاس واقعاً توده ای بگستراند و مهار ناپذیر سازد. تنها در متن گسترش حرکت های مطالباتی بخش های مختلف مردم است که شبکه ها و ارتباطات مستقل و پایدار آنها می تواند شکل بگیرد و حتی در زیر رادارهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم پیش برود. ۲ - هر نوع خوشبینی در باره امکان شکوفایی اقتصادی ایران در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی ، با تحریم های بین المللی یا بدون آنها ، اندیشه ای خطرناک و گمراه کننده است و خواه ناخواه ، به بازی در بساط این رژیم جهانی می انجامد. جمهوری اسلامی رژیمی است که تمام عوامل و شرایط فساد و تباهی را در خود جمع کرده است و تا پابرجاست ، فلاکت ذلت بار توده ای و نابرابری های فلج کننده طبقاتی گریبان مردم ایران را رها نخواهد کرد. تردیدی نیست که برچیده شدن تحریم های بین المللی یا حتی کاهش آنها می تواند تا حدی فشار فلج کننده کنونی بر اکثریت قاطع مردم کشور را کاهش بدهد ، اما انتظار بهبود بزرگ و پایدار در شرایط زندگی و معیشت اکثریت زحمتکش ایرانیان در زیر سیطره

این رژیم بیهوده است. ۳ - عقب نشینی رژیم در مقابل قدرت های غربی ، به طور گریزناپذیر ، رژیم را در مقابل مردم شکننده تر می کند و مردم را در مقابله با آن جسورتر. تجربه نشان می دهد که رژیم های سرکوب گر در چنین شرایطی قاعداً از عقب نشینی در مقابل مردم می ترسند. بنابراین خوش بینی به اصلاحات سیاسی یا حتی کاهش سرکوب در دوره پیش رو ، بسیار خطرناک است. همان طور که "جام زهر" خمینی در سال ۶۷ ، قتل عام زندانیان سیاسی را به دنبال داشت ، ممکن است "نرمش قهرمانانه" خامنه ای نیز به بهانه های مختلف ، جنایات خشن و گسترده ای به دنبال بیاورد. فراموش نباید بکنیم که در همین دو سال اخیر که مذاکرات هسته ای فعال تر از گذشته جریان داشته ، در بعضی حوزه ها ، سرکوب ها و بگیر و ببندها شدیدتر از گذشته بوده است. کافی است مثلاً آسید پاشی های زنجیره ای را به یاد بیاوریم که یادآور قتل های زنجیره ای دوره اصلاح طلبان حکومتی بودند و البته مانند آنها با سد مقاومت و اعتراضات توده ای مردم روبرو شدند و متوقف گردیدند ، ولی عاملان آنها ، حتی برخلاف دوره قبل ، معرفی هم نشدند و پرونده به طور کامل درزگیری شد. ۴ - همان طور که اشاره شد ، رهبران رژیم و به ویژه دستگاه های تحت امر مستقیم "رهبر با بصیرت" می کوشند برای پوشاندن عقب نشینی ها و شکست های شان ، ماجراجویی های فرقه ای شان را در بعضی کشورهای منطقه ، اقداماتی نجات بخش و نشانه گسترش نفوذ ایران در منطقه قلمداد بکنند. با تمام توان باید با این تبلیغات رذیلانه به مقابله برخاست. چنین اقداماتی نه تنها موجودیت کشورهای همسایه ما را به خطر می اندازند ، بلکه مسلماً مردم ایران را نیز با مخاطرات بیشتری روبرو می سازند و حتی در داخل کشور نیز همبستگی بخش های مختلف مردم را تضعیف می کنند. امنیت و نفوذی که با اقدامات و طرح های امثال قاسم سلیمانی ایجاد شوند ، برای موجودیت ایران خطرناک تر از خطر داعش و سلفی های جهادی رنگارنگ است. فراموش نباید کرد که شریعت حاکمان مسلط بر ایران از شریعت داعش و طالبان و القاعده و وهابی های سعودی مرغوب تر نیست. فراموش نباید کرد که کارگران و زحمتکشان ایران با تمام توده های زحمتکش و محروم کشورهای همسایه ما سرنوشت مشترکی دارند و هر نوع دشمنی و جنگ فرقه ای که زندگی همسایگان ما را به خاک و خون می کشد ، برای ما نیز مصیبت بار خواهد بود. بنابراین وظیفه انترناسیونالیستی چپ ایران ایجاب می کند که در افشای ماجراجویی های جنایتکارانه رژیم ولایت در کشورهای همسایه ، بیش از پیش کوشا باشد و با هر نوع تبلیغات عظمت طلبانه شوونیستی دریفتند.

### وظایف ما در دوره پیش رو

با توجه به ملاحظات یاد شده در این گزارش ، کنگره بیستم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) اعلام می کند که فعالیت سازمان ما در راستای همان خطوط تعیین شده در کنگره های پیش ادامه خواهد یافت ، با تأکیدی ویژه بر محورهای زیر در شرایط حساس کنونی:

**۱ - خط راهنمای عمومی فعالیت های سازمان** همان است که در گذشته نیز بارها اعلام کرده ایم : "راه کارگر" یک سازمان کمونیستی است که تلاش برای گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم را وظیفه دائمی خود می داند ؛ وظیفه ای که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل گردد یا به حاشیه رانده شود. بنابراین، توجه به چند اصل راهنما برای ما حیاتی است: **اول** - پیکار برای سوسیالیسم بدون پیکار برای آزادی های بنیادی، دموکراسی و برابری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه افراد جامعه بی معناست و به نتایج ارتجاعی می انجامد. بنابراین، ما نه تنها برای تک تک این خواست ها مبارزه می کنیم ، بلکه باید بکوشیم آنها را باهم نزدیک کنیم و گره بزنیم. **دوم** - سوسیالیسم بدون "جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم" دست نیافتنی خواهد ماند. بنابراین سازمان یابی طبقه کارگر و همه زحمتکشان هم سرنوشت با آنها راه امید و سرنوشت ماست که تحت هیچ شرایطی نباید از آن دور بشویم. **سوم** - ما طرفدار قاطع سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم، ولی سرنگونی برای ما وسیله است نه هدف. زیرا سرنگونی ضرورتاً شرایط مورد نظر ما را به وجود نمی آورد، درحالی که بدون سرنگونی نیز گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم

ناممکن است. **چهارم** - سرنگونی جمهوری اسلامی در صورتی می تواند به تأسیس دموکراسی بیانجامد که به وسیله جنبش توده ای خود مردم ایران صورت بگیرد و گرنه ممکن است نه تنها نتیجه مثبتی به بار نیآورد ، بلکه حتی موجودیت کشور را به خطر بیندازد.

## **۲ - ضرورت توجه به شرایط توانمند شدن مردم در برابر جمهوری اسلامی**

با پایان بحران هسته ای و کم نفس شدن هیاهوی "استکبار ستیزی" ولایت فقیه ، ناگزیر رویارویی مردم با رژیم عریان تر و شفاف تر خواهد شد. بنابراین مهم ترین و سرنوشت سازترین مسأله دوره پیش رو ، چگونگی توانمند شدن مردم در این رویارویی است. به نظر ما ، تلاش در محورهای زیر ، در این راستا از اهمیت ویژه ای برخوردار است:

**یک** - تلاش برای همسو و همناوا سازی دو جبهه اصلی رویارویی مردم با جمهوری اسلامی ؛ یعنی خواست های دموکراتیک و خواست های طبقاتی ، یا "پیکار برای آزاد" و "پیکار برای نان". به یاد داشته باشیم که هر چند تلاش در این محور ، برای توانمند سازی مردم در برابر رژیم اهمیت حیاتی دارد ، اما به تعهد عمیق ، هم به آزادی ، دموکراسی ، برابری و هم به طبقه کارگر و زحمتکشان هم سرنوشت آن نیاز دارد.

**دو** - تلاش برای یافتن راه هایی برای همکاری فعالان و صاحب نظران چپ و مترقی ، در میدان های مستقیم همیاری های مردمی ، مستقل از هر نوع فرقه گرایی و دسته بندی های حقیر.

**سه** - تلاش برای شبکه سازی هر چه گسترده تر و گونه گون تر ، جهت ایجاد زیر ساخت های ارتباطی و سازمانی برای طرح و پیشبرد خواست های مردم در تمام حوزه های حیاتی زندگی اجتماعی. تردیدی نیست که این شبکه سازی ها برای این که دامنه واقعاً گسترده و مردمی پیدا کنند ، تا حد ممکن باید به صورت علنی (و در صورت ممکن ، حتی قانونی) انجام بگیرند و به ناگزیر ، در زیر رادارهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم.

**چهار** - تلاش برای یافتن شعارها ، خواست ها و طرح های مشخص و (تا حد ممکن) آزموده شده که کارایی و ظرفیت توده ای شدن دارند و پرهیز از کلیشه های انتزاعی سترون. در این زمینه ، تمرکز روی انتقال تجارب و جمع بندی های نتایج پیکارهای گوناگون زحمتکشان و جنبش های مترقی مردمی ، در چهارگوشه جهان و نقاط مختلف خود کشور ، ضرورت و اهمیت زیادی دارد.

**پنج** - تلاش برای ایجاد ارتباطات منظم و فعال میان تشکل ها و مبارزات هم اکنون موجود کارگران و زحمتکشان و بخش های مختلف مردم و مبارزه علیه صنف گرایی و محلی گرایی محدود نگر. فراموش نباید بکنیم که بخش اعظم مشکلات و مصیبت های مردم ، خصلت ساختاری ، کلان و سراسری دارند و هیچ صنف و بخشی از مردم به تنهایی نمی توانند آنها را از میان بردارند. بنابراین هر چند هر مبارزه ای ناگزیر است از سطح ، رسته و محل مشخصی آغاز شود و فواید ، ولی باید تلاش کند با هم سرنوشت های خود ارتباط پیدا کند و گره بخورد.

## **۳ - ضرورت مقابله فعال با تهاجم دستگاه ولایت علیه زنان.**

جمهوری اسلامی ، با هدایت و تأکیدها و پی گیری های مستقیم دستگاه ولایت ، تهاجم گسترده ای را علیه زنان ایران راه انداخته که اگر پیش برود ، نیمی از جمعیت ما را به سمت بردگی عملی خواهد راند و نتایج بسیار مصیبت بار و آسیب های پردامنه ای به بار خواهد آورد. آنها از طریق تشدید "اپارتاید جنسی" و با ایجاد انواع فشارها می کوشند زنان را به آوردن بچه های بیشتر وادارند و با زندانی کردن در "قفس مقدس" خانه داری و بچه داری ، از سپهر عمومی جامعه بیرون برانند. مبارزه علیه این تهاجم وحشیانه و تاریک اندیشانه ، فقط یک وظیفه عمومی دموکراتیک نیست ، بلکه یک وظیفه اخص طبقاتی و قطعاً سوسیالیستی هم هست. زیرا در شرایط ایران ، زنان بخش مهمی از نیروی کار مزدبگیر کشور را تشکیل می دهند و زنان کارگر جزو مظلوم ترین بخش های طبقه کارگر هستند که عمدتاً در اقتصاد غیر رسمی جان می کنند و بنابراین در آمارهای رسمی نیز به آنها اشاره نمی شود. طرح وحشتناکی که دستگاه ولایت علیه زنان تهیه کرده ، مسلماً اشتغال رسمی زنان را دشوارتر خواهد کرد ، ولی نخواهد توانست آنها را از روی آوردن به کار غیر رسمی باز دارد. زیرا با توجه به فقر گسترده و گسترنده در ایران امروز ، غالب خانوارهای زحمتکش ، مخصوصاً

در شهرهای بزرگ ، نمی توانند تنها با یک نان آور زندگی کنند و بنابراین بدون کار مزدی زنان نمی توانند دوام بیاورند. به همین دلیل ، تهاجم دستگاه ولایت علیه زنان (با هر منظوری که طراحی شده باشد) تهاجمی مستقیم به موقعیت طبقه کارگر هم هست ؛ زیرا استاندارد "تاریخی - اخلاقی" را در ارزش نیروی کار و بازار کار ، به شدت پائین می آورد. با توجه به این مسأله ، جنبش کارگری و (به طریق اولی) جنبش سوسیالیستی ما باید در مقابله با این طرح جهمی پیشقدم باشند. و سازمان ما نیز با تمام نیرو باید در مبارزه علیه آن درگیر شود.

#### ۴ - ضرورت تمرکز هرچه بیشتر روی مبارزات کارگران و زحمتکشان.

حقیقت این است که ضعف اصلی مبارزات کارگران و زحمتکشان ما همچنان خلاء سازمانی است و دامنه تشکل های مستقل موجود ( که همه شان با فداکاری ها و خون دل خوردن های بی پایان شکل گرفته اند و زیر فشارهای طاقت فرسا به حیات خود ادامه می دهند) هنوز بسیار محدود است. بنابراین در شرایط پیش رو ، تمرکز روی مسائل سازمانیابی کارگران و زحمتکشان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ما لازم می دانیم پاره ای از تاکیدات مان را در این زمینه ( که بارها طرح کرده ایم ) یک بار دیگر یادآوری کنیم:

**یک -** درک محدود از طبقه کارگر را ( که متأسفانه هنوز در چپ ایران غلبه دارد ) باید کنار گذاشت. درکی که طبقه کارگر را فقط به کارگران یدی ( عمدتاً ) بخش صنعت محدود می بیند ، بخش اعظم طبقه کارگر جامعه امروزی را نادیده می گیرد و خواه نا خواه در نهایت ناگزیر می شود نقش طبقه کارگر را به عنوان عامل تاریخی پیکار برای سوسیالیسم کنار بگذارد. کافی است توجه داشته باشیم که مبارزات شجاعانه معلمان ایران ، اکنون یکی از درخشان ترین مقاومت های جبهه کار در در سراسر کشور ماست و در بیداری زحمتکشان ما نقش بسیار مهمی بازی می کند.

**دو -** درک ایدئولوژیک و رمانتیک از طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. طبقه کارگر صخره یک پارچه ای نیست ؛ کارگران به لایه های اجتماعی گوناگون تقسیم می شوند ؛ تعلقات مذهبی ، قومی و فرهنگی گوناگونی دارند ؛ از زن و مرد ، پیر و جوان ، شاغل و بیکار و ... تشکیل می شوند ؛ به وسیله سرمایه به رقابت با هم دیگر کشیده می شوند ؛ به لحاظ ثبات شغلی و امنیت اجتماعی در وضعیت های بسیار متفاوتی قرار دارند و الی آخر. نادیده گرفتن این تفاوت ها ، چشم بستن به مسائل گوناگونی است که بدون پاسخ به آنها شکل گیری طبقه کارگر آگاه از موقعیت تاریخی خود در برابر سرمایه ناممکن است.

**سه -** برخورد ایدئولوژیک با سازمان یابی طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست میابند. از بطن همین مبارزات روزمره است که تشکل های مستقل کارگران شکل می گیرند. آنهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودهای هر چند خرد در شرایط کار و زندگی شان را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند ، هر قدر هم نیت خیر داشته باشند ، به روند پایه ای و توده ای تکوین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب میزنند. مثلاً مخالفت بعضی از جریان های چپ با اتحادیه های کارگری ( یعنی عمومی ترین شکل سازمان یابی کارگران ) به بهانه مبارزه با فرمیسیم ، نمونه ای از همین بی اعتنایی به دیالک تیک سازمان یابی توده ای و پایه ای کارگران است. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون تئوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند ، اما آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات روزمره کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد.

**چهار -** درک محدود از مبارزات اقتصادی کارگران باید کنار گذاشته شود. کارگران فقط برای افزایش مزدشان مبارزه نمی کنند ، بلکه برای مسکن ، بهداشت ، آموزش ، بیمه بیکاری و غیره نیز مبارزه می کنند. و مبارزه مؤثر برای بعضی از این خواست ها نمی تواند در محل کار محدود بماند یا اصلاً در محل کار شدنی باشد. بنابراین کارگران به تشکل ها و ارتباطاتی نیاز دارند که مبارزه برای این خواست ها را به هم پیوند بدهند و همبستگی آنها را از محیط کار فراتر ببرند.

**پنج -** بسیاری از مشکلات اقتصادی و معیشتی کارگران ناشی از عوامل کلان اقتصادی هستند و بنابراین مبارزه علیه این یا آن کارفرمای واحد نمی تواند بیش از حد معینی کارساز باشد. به همین دلیل کارگران حتی برای بهبود شرایط معیشتی خود به همبستگی ها و ارتباطات فرا کارگاهی، فرارسته ای و کاملاً سراسری نیاز دارند. مبارزه برای تشکل مستقل کارگری نیاز عاجل و حیاتی جنبش کارگری ماست.

**شش -** درک کاهشگرایانه از خواست ها و نیازهای کارگران را باید کنار گذاشت. مبارزات کارگران اگر به سطح اقتصادی محدود شود، به جایی نخواهد رسید. مبارزه برای خواست ها و نیازهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جزیی جدایی ناپذیر از پیکارهای طبقاتی کارگران است و با مبارزه مستقل برای همه این خواست ها ست که کارگران می توانند به آگاهی طبقاتی دست یابند و افق های رهایی خود را کشف کنند.

**هفت -** بخش اعظم کارگران ایران با قراردادهای موقتی و حتی غیر رسمی کار میکنند، در کارگاه های کوچک و در شرایطی کاملاً طاقت فرسا و غیر انسانی. این نیروی عظیم انسانی بدون عضله سازمانی و اراده توده ای نمی تواند شرایط کار و زندگی خود را بهبود ببخشد؛ و بدون آنها، مبارزات کارگران و زحمتکشان ما نمی تواند به جایی برسد. اما مسائل سازمانیابی این ها تلاش های فکری و عملی عظیمی می طلبد.

#### **۵ - ضرورت مبارزات فشرده تر و گسترده تر برای مقابله با بحران محیط زیست.**

بحران زیست محیطی ایران چنان ابعاد ویرانگر بی سابقه ای پیدا کرده که اکنون آثار آن را تقریباً همه مردم ایران در زندگی روزمره شان لمس می کنند. البته این بحران اختصاص به ایران ندارد و در سراسر جهان بیداد می کند و در همه جا نیز بیش از آن که نتیجه قهر طبیعت باشد، محصول نظام سرمایه داری و مخصوصاً بی مهار شدن آن است. اما آنچه ما در ایران می کشیم، بحران بسیار حادثتری است که جمهوری اسلامی در دامن زدن به آن سهم تعیین کننده ای داشته و دارد. مقابله با این بحران بدون مقابله با استفاده غیر مسؤولانه و تبه کارانه از آب در کشور ما و بدون تجدید سازماندهی سراسری کشاورزی ما، راه به جایی نخواهد برد. اما این کار مهم تر و حیاتی تر از آن است که به رژیم فاسد و تبه کاری مانند جمهوری اسلامی سپرده شود. در این میان زندگی و سرنوشت توده های وسیع کشاورزان و زحمتکشان روستاهای ما در میان است، همچنین سرنوشت کشاورزی با سرنوشت کالاهای دستمزدی، یعنی حیاتی ترین فقرات مصرفی طبقه کارگر پیوند حیاتی دارد، و بنابراین از اهمیت طبقاتی ویژه ای برخوردار است. همه این ملاحظات بزرگ ایجاب می کنند که جنبش کارگری و چپ ایران با پی گیری هر چه بیشتری در مبارزات زیست محیطی مردم ایران شرکت کنند.

#### **۶ - ضرورت دفاع فعال تر و قاطع تر از حقوق ملیت های زیر ستم.**

همان طور که در گزارش بالا اشاره شد، اکنون در میان همه حوادث سیاه و تاریک خاورمیانه، دو تحول سیاسی امید بخش اند: نیرومندتر شدن جنبش ملی خلق کرد؛ و فاصله گرفتن بخش بزرگی از آن، از محدودنگری های ناسیونالیزم قومی که با تغییر در استراتژی مبارزاتی "حزب کارگران کردستان" ترکیه و متحدان آن در کشورهای دیگر کردنشین، صورت گرفته است. به نظر ما، هر دو تحول می توانند پی آمدهای مهمی در مبارزات ملیت های زیر ستم ایران و منطقه ما داشته باشند. سازمان ما که همیشه مدافع قاطع حق تعیین سرنوشت ملیت های ایران بوده، هرچند با مبانی نظری و پاره ای از تزه های طرح "حزب کارگران کردستان" اختلاف دارد، ولی جهت گیری سیاسی آن را بسیار مثبت و امید بخش می داند و همسو با اصل "اتحاد داوطلبانه" ملیت های ایران که از آغاز موجودیت "راه کارگر" همیشه شعار استراتژیک ما بوده است و الزامات آن در طرح فدرالیسم دموکراتیک سرزمینی (مصوب کنگره هفدهم سازمان ما) بیان شده است. با توجه به این تحولات امید بخش، بحث های دقیق تر روی نقاط اشتراک و تفاوت های این طرح ها می تواند در دفاع از حق تعیین سرنوشت ملیت های زیر ستم و همگرایی جنبش های ملی مترقی با جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، می تواند کار ساز باشند.



## ۷ - ضرورت تمرکز روی تقویت جنبش سوسیالیستی.

وظیفه و اولویت ما در این حوزه ، همان است که در قطعنامه های کنگره های پیشین "راه کارگر" طرح شده و ما آن را عیناً در اینجا می آوریم: "در شرایطی که بحران بی پایان اقتصادی ، سرخوردگی بی سابقه از منطق سرمایه داری را در همه کشورهای جهان می گستراند ؛ افق های رهایی انسانی را به تیرگی می کشاند ؛ و با آهنگی شتابان همه ما را به سمت بربریت می راند ؛ ضعف یک جنبش سوسیالیستی توده گیر ، بزرگ ترین کسری جهان ماست. این کسری در ایران استبداد زده گرفتار در چنگال حاکمیت تاریک اندیش مذهبی ، با برجستگی بیشتری خود را نشان می دهد. و اگر هواداران سوسیالیسم نتوانند با شتابی لازم و متناسب با این شرایط دشوار ، جنبش توده گیری به وجود بیاورند و توجه توده های میلیونی زحمتکشان ایران را به سوی افق های سوسیالیستی جلب کنند ، ممکن است یک بار دیگر "پرش در تاریکی" همه فرصت ها را بسوزاند. در چنین شرایطی شناسایی و معرفی یک گزینه سوسیالیستی کاملاً متفاوت با نظام های غیر دموکراتیک ساخته و پرداخته حزب - دولت های "کمونیستی" ، باید در رأس اولویت های سیاسی ما باشد ؛ سوسیالیسمی عمیقاً دموکراتیک و برخاسته از انتخاب آزاد مردم و در برگیرنده آزادی های بنیادی و برابری در آزادی همه مردم. فراموش نباید کرد که تمرکز روی تقویت جنبش سوسیالیستی نه تنها مابینتی با مبارزه علیه جمهوری اسلامی ندارد ، بلکه این مبارزه را تقویت می کند و پایه توده ای واقعاً نیرومندی برای آن به وجود می آورد. زیرا به اکثریت عظیم مردم توانایی می بخشد که "نیروی شگرف مفهوم منفی" را با افق های اثباتی دلخواه شان گره بزنند و نه فقط علیه آنچه نمی خواهند ، بلکه همچنین با آنچه می خواهند ، به میدان بیایند و سرنوشت شان را به دست خودشان رقم بزنند. ایران می تواند یکی از بزرگ ترین میدان های قدرت نمایی جنبش سوسیالیستی در جهان باشد ؛ زیرا نسل جوان ایران ، نظام تاریک اندیش و فقر گستر حاکم بر کشور را تحمل ناپذیر می یابد ؛ زیرا میلیون ها زن و مرد جوان تحصیل کرده ایرانی هم تشنه آزادی و روشنایی اند و هم پای بسته در برهوت فقر و ذلت. این زنان و مردان جوان می توانند و باید با زحمتکشان و تهیدستان و لگدمال شدگان اعماق گره بخورند. همان طور که در کنگره هفدهم هم گفتیم: "آینده ایران به درآمیختن این دو رودخانه بزرگ انسانی و آهنگ درآمیختن آنها بستگی دارد".

انتشار توسط: هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

جمعه ۳۰ مرداد ۱۳۹۴ برابر با ۲۱ اگوست ۲۰۱۵